

هشت گفتار درباره فاشیسم- نوشته "تولیاتی"

سندیکا‌های فاشیستی

دگرگون سازی

هویت سازمان های

توده ای- سندیکائی

ترجمه و تنظیم- ن. کیانی

گفتار پنجم- ما می خواهیم با تفصیلی بیشتر، از شاخص ترین سازمان های توده ای فاشیسم بحث کنیم. یعنی سندیکا‌های فاشیستی و سازمانهای تفریحی. صحبت امروز من در مورد سندیکا‌های فاشیست است. زیرا ناممکن است که درباره حزب فاشیست سخن گفت و از سندیکاها حرفی نزد. اما چون شما قبلا این موضوع را در کلاس های درس سندیکایی مطالعه کرده اید ما در اینجا به مسئله سندیکاها از دیدگاه سیاسی عمیق تر توجه می کنیم. این بحث به شما امکان می دهد که اطلاعات خودتان را به روز کنید و بیاموزید که هر مسئله و از جمله مسئله سندیکاها را از دیدگاه سیاسی و از دیدگاه تحول آن بررسی کنید. ضمن اینکه درک عمیق این نکته لازم است که چگونه سندیکاها در مرحله های مختلف تحول فاشیسم متحول شدند و به شکل کنونی آن در آمدند.

سندیکا‌های فاشیستی عمده ترین سازمان های توده ای فاشیسم هستند. ولی همواره اینگونه نبوده است. درست است که گرایش فاشیسم همیشه در سمت ایجاد سازمان های سندیکایی بوده، اما این گرایش در مراحل مختلف خود را به یک شکل نشان نداده است. فاشیسم به چه دلیل می خواهد سازمان های سندیکایی بوجود آورد؟ یکی از مسائلی که همواره در برابر فاشیسم قرار داشته این بوده که بتواند به شکلی مستقیم در قشرهای زحمتکش مانند کارگران، کشاورزان زحمتکش و غیره نفوذ داشته باشد. از اینرو مسئله سندیکاها از مسائلی است که برای حزب فاشیست فعلیت دارد.

یکی از مشخصه های فاشیسم گرایش آن در سمت ایجاد سندیکاهاست. شما این گرایش را نزد ناسیونالیست های فرانسه قبل از جنگ هم می بینید. اما آنان درک دیگری از این مسئله داشتند. تنها فاشیسم ایتالیا (و دیگر فاشیسم ها) به مسئله ایجاد سازمان های سندیکایی ملی همچون ابزاری لازم در جهت تحکیم ارتجاع نگریده اند.

برای درک دلایل این امر باید در نظر گرفت که بخش مهمی از کادرهای فاشیسم در ایتالیا از سندیکالیسم بیرون آمده و کسانی هستند که در جنبش های اتحادیه ای سندیکایی حضور داشته و بعدها انشعاب کرده اند. اینان شناختی نسبتا عمیق از جنبش های توده ای داشتند و می دانستند که این جنبش ها چگونه سازماندهی شده اند. آنان با تدوین نظریه های مختلف سرانجام به درکی ویژه از سندیکالیسم ملی رسیدند، درکی که بنیاد ایدئولوژی سندیکایی فاشیست است.

نظریه سندیکایی فاشیستی از کجا ریشه گرفته است؟ در این نظریات نطفه تمام آن عناصری دیده می شود که بعدها در ایدئولوژی فاشیستی تحول پیدا کرد. در ابتدا به پاره ای از بقایای ایدئولوژی های به اصطلاح مارکسیستی متوسل شدند. سپس تلاش کردند که از راه های دیگر و غیرمستقیم اندیشه ملت را به اندیشه طبقه پیوند زنند. سرانجام صحبت از ملت بر فراز طبقه شد.

تدوین کنندگان نظریه سندیکالیسم ملی علاوه بر آنان که در زمره بورژوازی واقعا واپسگرا بودند، برخی کسانی بودند که در صفوف جنبش کارگری مبارزه کرده و بعضا همچنان مبارزه می کنند. اینان مفهوم ایتالیا همچون یک ملت فقیر را مطرح کردند؛ ایتالیای پرولتر در برابر ملت های سرمایه دار. این مفاهیم را در ابتدا کسانی طرح کردند که در صفوف حزب سوسیالیست مبارزه می کردند و بعدها سندیکالیست شدند، مانند انریکو فری، لابیولا و غیره.

اما زمانی که جنگ در گرفت و در جنبش سندیکایی شکاف افتاد آنانی که از جنبش سندیکایی سوسیالیستی جدا شدند همانها بودند که در رهبری حزب فاشیست مسئله سندیکایی را مطرح کردند و امروز نیز رهبران سندیکاهای فاشیستی هستند.

هرگز نباید از یاد برد که مثلا "روسینی" از سازماندهندگان کارگران کشاورزی بود و در برهه‌ای خاص نقش مهمی در دره "پو" داشت. یا "رازا" نیز یکی از سازماندهان کارگران کشاورزی در منطقه "فویل" بود. همچنین بیاد داشته باشیم که خود موسلینی یکی از رهبران حزب سوسیالیست بود. سابقه آنان به ایشان امکان می‌داد که بهتر از کارگزاران دولت‌های گذشته با نحوه مداخله برای مهار توده‌ها آشنا باشند.

فاشیسم از همان ابتدای خود مسئله سندیکایی را مطرح کرد اما نه همیشه به یک شیوه. پس از یک سلسله تلاش‌ها و تجربه اندوزی‌ها، فاشیسم سرانجام راه حل را در انحصاری کردن سندیکاها دید. این مبارزه توده‌ها بود که تجربیات مختلف سندیکالیسم فاشیستی را ناموفق می‌کرد؛ که موجب می‌شد آنان بدنبال راه حل‌هایی دیگر باشند؛ که آنان را ناگزیر می‌کرد شیوه طرح مسئله سندیکایی را عوض کنند.

عرصه سندیکاها متحرک‌ترین عرصه در چارچوب دیکتاتوری فاشیستی و فاشیسم است. متحرک‌ترین عرصه است، زیرا که مناسبات طبقات به شیوه‌ای مستقیم و بلاواسطه در آن بازتاب می‌یابد. این تاییدی است بر این اندیشه لنین که هرگونه سازمان توده‌ای زحمتکشان، حتی ارتجاعی‌ترین آنها، بناگزر به فضایی تبدیل می‌شود که در آن مبارزه طبقات ظاهر می‌شود و نقطه عزیمت مبارزه طبقات می‌گردد.

این اندیشه مبدا ما برای تعیین تاکتیک کار در سندیکاهای فاشیستی نیز هست. بررسی مراحل مختلف تحول جنبش سندیکایی در ایتالیا نکات جالبی را نشان می‌دهد. مثلا مقایسه میان قدرت اتحادیه سندیکایی (چپ‌گرای) "کنفدراسیون عمومی کار" از یکسو و سندیکاهای فاشیست از سوی دیگر در لحظات مختلف تحول اوضاع ایتالیا نکات بسیاری را آشکار می‌کند. برای نمونه ببینید ارقام مربوط به این سازمان‌ها را در قبل از جنگ با دوران بلاواسطه پس از جنگ، تا ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ و سپس با ارقام ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ یعنی ارقام بلافاصله پس از قدرت رسیدن فاشیسم مقایسه کنیم.

این ارقام چه می‌گویند؟

این ارقام قبل از هر چیز نشان می‌دهند که "کنفدراسیون عمومی کار" که پیش از جنگ ۶۰۰ هزار عضو داشت، در ۱۹۱۹ به یک میلیون و در ۱۹۲۰ به ۳ میلیون و ۶۰۰ هزار عضو افزایش یافت. رقمی که در ۱۹۲۱ ثابت ماند. ما جهشی در ارقام پیش از جنگ نسبت به بعد از جنگ و بعد جهشی باز هم بزرگتر از ۱۹۱۹ تا ۲۱ - ۱۹۲۰ می‌بینیم. این ارقام بازتاب اوضاع ایتالیا در عرصه سازمان‌های سندیکایی بود. فشار توده‌ها در جامعه ایتالیا به شکلی فوق‌العاده احساس می‌شد؛ فشاری که ایستادگی در برابر آن ناممکن بود. اکثریت کارگران و زحمتکشان در سندیکاهای طبقاتی وارد شده بودند و با انضباط مبارزه می‌کردند. این نیروی طبقاتی پراهمیتی بود که در صحنه جامعه ایتالیا ظاهر شده بود و علیرغم رهبران رفرمیست روز بروز مبارزه می‌کرد.

این تغییرات در مناسبات اجتماعی باید موجب تغییر در مناسبات سیاسی می‌شد: یا باید بنحوی توده‌ها در ساختار دولتی ادغام می‌شدند و یا اوضاع به سمت رهبری پرولتاریا می‌رفت. سرمایه‌داری ایتالیا ادغام توده‌ها را در ساختار دولتی پذیرفت و این همان تکیه گاه فاشیسم شد. فاشیسم سازمان‌های طبقاتی را نابود کرد، اما مسئله بازسازی سازمان‌های کارگری و سوق آن در چارچوب دیکتاتوری فاشیستی را در برابر خود قرار داد. از دیدگاه عام تئوریک مسئله به این شکل مطرح بود: توده را سازمان یافته نگه داریم، اما به سازمان خصلتی ارتجاعی بدهیم.

"جیولتی" (نخست وزیر و سیاستمدار راستگرا) همین هدف را در عرصه سندیکایی اما از طریقی متفاوت دنبال می‌کرد. شیوه او فاسد کردن رهبران رفرمیست بود. اما سیاست جیولیتی شکست خورد زیرا فشار توده‌ها خیلی نیرومند بود. با شکست او انتقال قدرت به فاشیسم اجتناب ناپذیر شد. زمانی که طبقه کارگر سازمان یافته است؛ زمانی که بلوغ بالایی پیدا کرده است و سازمان‌های آن گسترش بسیار یافته‌اند نمی‌توان بدون طرح مسئله قدرت به پیش رفت. اما با طرح مسئله قدرت، بورژوازی وارد میدان می‌شود. در این زمان است که راه سوم گشوده می‌شود، یعنی راه دیکتاتوری فاشیست.

ارقام نشان می‌دهد که دو راه بیشتر وجود نداشت: یا انتقال قدرت به پرولتاریا یا دیکتاتوری فاشیست.

به ارقام نظری بیافکنیم.

در ۳۱ دسامبر ۱۹۲۰، از ۲ میلیون و ۱۸۰ هزار عضو کنفدراسیون عمومی کار، ۷۶۰ هزار تن کشتکاران هستند. پس از آن سازمان‌های بزرگ ساختمانی، فلزکاری، نساجی و غیره قرار می‌گیرند که از ۱۴۰ تا ۱۸۰ هزار عضو در نوسان هستند. می‌بینیم که کشتکاران توده بزرگی را تشکیل می‌دهند. این ساختار اجتماعی کنفدراسیون عمومی کار بود، ساختاری که وزنی تعیین کننده در تحولات بعدی داشت.

در مرحله دوم، پس از بدست گرفتن قدرت توسط فاشیسم، ارقام رسمی کنفدراسیون در پایان ۱۹۲۳ مجموع ۲۱۲ هزار عضو را نشان می‌داد. اگر این ۲۱۲ هزار را تحلیل کنیم یک چیز ما را متحیر می‌کند: شمار کشتکاران از ۷۶۰ هزار به ۲۰ هزار کاهش یافته است. این نیروی پرابهت تقریباً بطور کامل ناپدید شده است.

اکنون به ارقام سازمان‌های سندیکایی فاشیست نگاه کنیم. پیش از بدست گرفتن قدرت، فاشیسم ۵۵۸ هزار عضو در سازمان‌های سندیکایی خود داشت که ۲۷۶ هزار از آنان از کشتکار بودند. سندیکاهای فاشیست در ۱۹۳۴ حدود ۱ میلیون و ۷۶۴ هزار عضو داشتند که در میان آنان ۶۹۴ هزار کشتکار وجود داشت. این ارقام دقیق نیست و می‌توان نادرستی آن را نشان داد. بالینحال یک حقیقت بنیادین وجود دارد و آن انتقال بسیاری از سازمان‌های سندیکایی قبلی به اردوی سندیکایی فاشیست‌هاست. این ضربه بنیادی بود که فاشیسم توانست به کنفدراسیون عمومی کار در روستاها و به سازمان‌های کشتکاران وارد کند و این یک واقعیت است. این ارقام تصادفی نیست بلکه بازتاب گذار برخی توده‌های روستایی به سوی سازمان‌های سندیکایی فاشیست است. برای درک بهتر این امر باید در نظر گرفت که در سازمان‌های سندیکایی فاشیست‌ها کشاورزان مزدو و اجاره کار و غیره نیز حضور داشتند.

راه توده ۲۰۵ ۰۸,۱۲,۲۰۰۸